

توصیه خاص آیت الله قاضی به علامه طباطبایی



یکی از شیوه‌های هدایت و تربیت قرآن کریم یادآوری حوادث تاریخی و داستان‌های گذشتگان است. حوادث تاریخی به انسان کمک می‌کند که راه صحیح را پیدا کند.

یکی از شیوه‌های هدایت و تربیت قرآن کریم یادآوری حوادث تاریخی و داستان‌های گذشتگان است. حوادث تاریخی به انسان کمک می‌کند که راه صحیح را پیدا کند.

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: قرآن کریم سرشار از قصص و گزارش‌های تاریخی مربوط به امت‌های پیشین و پیامبران آنان با هدف انتقال معارف وحیانی و هدایت انسان است. قصص قرآنی از نظر محتوا و هدف، شامل همه حکمت‌های نزول قرآن می‌شود و در این راه شیوه‌ای کارآمد است. از این رو قرآن داستان را برای اثبات وحی و نبوت، یگانگی خدا، هم‌ریشه بودن ادیان آسمانی و نیز برای بیم و نوید، نشان دادن نمودهای قدرت الهی، سرانجام نیک و بدی، صبر یا ناشکیبایی، سپاسگزاری یا سرکشی و دیگر اهداف رسالی، تربیتی و یا سنت‌های تاریخی و اجتماعی به کار می‌برد. قرآن با داستان روشن می‌کند که شیوه دعوت انبیا و ابزارهای به کار رفته در این راه همسان بوده است و امتها در برابر آنها به یک گونه واکنش نشان داده‌اند و پیش‌برنده‌ها و بازدارنده‌های گسترش دین، همانند بوده‌اند. قرآن در موارد گوناگونی بر این حقیقت تأکید داشته و به اشتراک پیامبران در موضوعات فراوانی اشاره کرده است. آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۰۵/۰۸/۱۳۹۵، مطابق با هجدهم محرم ۱۴۳۸ ایراد کرده‌اند:

تقلید؛ مطلوب یا مذموم؟!

در جلسه گذشته گفتیم که یکی از شیوه‌های هدایت و تربیت قرآن کریم یادآوری حوادث تاریخی و داستان‌های گذشتگان است. هم‌چنین گفتیم که مطالعه حوادث تاریخی به انسان کمک می‌کند که راه صحیح را پیدا کند و نمونه آن چه موجب پیشرفت و سعادت شده است را ببیند و تشویق شود که آن کار را انجام بدهد. بنابراین تبعیت و تقلید از دیگران خود یک اصل مهم تربیتی است و ما باید به این مسئله توجه و از آن استفاده کنیم. حال این پرسش مطرح می‌شود که ما می‌دانیم که گاهی تقلید از دیگران مطلوب نیست و نه تنها موجب هدایت نمی‌شود، بلکه ممکن است موجب گمراهی و ضلالت هم بشود. برای مثال وقتی انبیاسلام الله علیهم اجمعین با مشرکان مواجه می‌شدند و آن‌ها را به خدای یگانه و ترک پرستش بت‌ها دعوت می‌کردند، مشرکان می‌گفتند: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ**؛ [۱] پدران ما این رفتار را داشتند و ما هم از آن‌ها یاد گرفتیم. همه می‌دانیم این کار غلطی بود و قرآن هم می‌فرماید: آیا اگر پدران شما را به جهنم دعوت می‌کردند شما هم باید تبعیت کنید و به جهنم بروید؟! پیداست که این منطق غلطی است، اما این کار چه تفاوتی با این سخن دارد که می‌گوئیم باید تاریخ گذشتگان را مطالعه کرد و از آن‌ها کارهای خیر و فضیلت‌ها را یاد گرفت؟

به عبارت دیگر آیا پیروی کردن از دیگران مطلقاً صحیح یا مطلقاً غلط است، و یا در شرایطی صحیح و در شرایطی نادرست است؟ البته جواب اجمالی این پرسش را همه می‌دانیم که تقلید نه مطلقاً صحیح است و نه مطلقاً غلط. تبعیت از آباء مشرکان صحیح نبود، ولی تبعیت از انبیا باعث می‌شود انسان مشمول رحمت خدا گردد؛ **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**. [۲] اما ملاک درستی یا نادرستی تقلید چیست؟ در چه صورتی به چه ملاکی صحیح است و در چه صورتی و به چه ملاکی غلط است؟

افراط و تفریط در تقلید

این پرسش‌ها در بسیاری از امور جاری زندگی مطرح می‌شود. در میان شیعیان، اخباریان که حتی اهل مراتبی از فقاقت بودند، براساس کج سلیقه‌گی‌هایی می‌گفتند: تقلید کار غلطی است و قرآن، انبیا و اولیا آن را مذمت کرده‌اند، و ما باید فقط احادیث را مطالعه و طبق آن‌ها عمل کنیم. [۳] کسانی هم هستند که نقطه مقابل گرایش اخباری هستند و به دلیل عواملی نسبت به کسی تعلق خاطر پیدا می‌کنند و خودشان را درست در اختیار او می‌گذارند. حال آن‌که این کار هیچ دلیل منطقی و شرعی ندارد و چه بسا خودشان هم بفهمند که گاهی او اشتباه می‌کند.

بنابراین درباره تبعیت از تاریخ و رفتار گذشتگان -مثل غالب مسایل- افراط و تفریط وجود دارد. به طور کلی باید گفت: اطاعتی که لازم و واجب است، اطاعت خدا و پیامبر اوست؛ اطیعوا الله واطیعوا الرسول. وقتی پیغمبر می‌گوید: نماز صبح دو رکعت است، و شما آن را دو رکعت می‌خوانید، نمی‌دانید چرا دو رکعت می‌خوانید. تنها دلالت این است که پیغمبر یا ائمه این طور می‌فرمایند: **صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِی أُصَلِّی**؛ این طور که من نماز می‌خوانم، شما هم بخوانید؛ یعنی از من تقلید و تبعیت کنید! این تبعیت واجب

است و اگر نباشد، دینی باقی نمی ماند. بنابراین پاسخ این مسئله اجمالاً روشن است که تبعیت از دیگران نه مطلقاً صحیح است و نه مطلقاً غلط. باید ببینیم رازش چیست؛ آن جایی که صحیح است، چرا صحیح است، و آن جایی که صحیح نیست، چرا صحیح نیست.

انواع تقلید

محاکات

تبعیت از دیگران به سه قسم تقسیم می شود. در یک نوع از تبعیت، عامل آگاهی، اراده و اختیار هیچ مؤثر نیست. حرکتی است شبیه حرکت انعکاسی؛ یعنی به خاطر حرکتی که از عاملی سر می زند، این عکس العمل غیرطبیعی و غیراختیاری حاصل می شود. به عنوان مثال، اگر الان صدای مهیبی در این جا بلند شود، همه ما می لرزیم. این لرزیدن یک حرکت انعکاسی و بازتابی است و انسان در آن هیچ اختیاری ندارد. گاهی انسان در رفتارهایی که از دیگران تبعیت می کند، این حالت را دارد. اگر در رفتارهای کودکان یکی- دو ساله که تازه می خواهند زبان باز کنند، دقت کنید، این حالت بسیار مشهود است. آن ها می خواهند عین کارهای پدر و مادر، کودکان بزرگ تر و برادر و خواهرشان را تکرار کنند. این رفتار خیلی فراوان است و به آن «محاکات» می گویند، که شخص آینه وار همان حرکتی را انجام می دهد که دیگری می کند. از آن جا که در این عمل هیچ اراده و آگاهی وجود ندارد، قابل ارزش یابی اخلاقی نیز نیست. این حالت درباره حضرت موسی نیز نقل شده است. قرآن می فرماید: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت و تبدیل به اژدها شد، فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى؛ [۴] موسای پیغمبر هم ترسید. این حالت در انسان طبیعی است، و نه قابل ستایش است و نه قابل نکوهش. ارزش مثبت یا منفی ندارد. یک کار طبیعی مانند کار مکانیکی است، مانند توپی که به زمین بزنند و برگردد. نمی شود به توپ بگویند: چرا برگشتی؟ این خاصیتش است.

تقلید کورکورانه

وقتی کودکان رشد می کنند و به سه- چهار سالگی می رسند، دیگر هر کاری را از هر کسی تقلید نمی کنند. یعنی یک ملاک یا یک استدلال نیمه آگاهانه ای دارند، و پیش خود می گویند: این فرد چون قدرتی دارد یا از ما بهتر می فهمد، ما هم نظیر آن کار را انجام دهیم، تا کم کم مثل او شویم. این تقلید مخصوص کودکان نیست و در بسیاری از انسان ها رواج دارد. وقتی از این گونه افراد درباره دلیل این کارشان می پرسید، می گویند: همه این طور می کنند. اگر در جامعه آمار بگیرید و از مردم درباره علت رفتارهایشان پرسید، اگرچه ممکن است لفظ تقلید را به کار نبرند، اما در عمل می گویند: آقا چرا ندارد، همه مردم این کار را می کنند! این سخن استدلالی در خود دارد. یعنی من این کار را ترجیح می دهم چون دیگران هم همین کار را می کنند. این قضیه کبرای استدلال را تشکیل می دهد: «هر چه دیگران انجام می دهند من هم باید انجام بدهم و اگر کار بدی بود دیگران هم انجام نمی دادند». گاهی عامل ضمیمه ای نیز دارد، و آن این است که وقتی ما کاری را انجام دهیم که همه انجام می دهند، دیگران ما را مذمت نمی کنند، اما اگر کاری مرتکب شویم برخلاف رفتاری که دیگران دارند، انگشت نما می شویم و دیگران با نگاه دشمنی، کینه و گاهی مسخره با ما روبه رو می شوند.

روشن است که در این نوع از تقلید یک نوع دلیل وجود دارد. اما این دلیل، دلیل عقل پسندی نیست که بشود به آن اتکا کرد. این اصطلاح خاص تقلید است؛ یعنی انسان رفتار دیگران را انتخاب کند و مشابه آن را انجام دهد، بدون این که دلیل منطقی داشته باشد. بسیاری از تقلیدهایی که در عرصه مد، لباس و اصلاح سر و صورت انجام می گیرد از همین نوع است. این تقلید غیرعقلانه است و در بسیاری از موارد موجب ضلالت، گمراهی، و انحراف می شود و به شقاوت انسان می انجامد.

اقتباس

اما اگر من رفتار دیگران را دیدم و آن را تحلیل کردم، و سپس درباره چرایی و نتایج مطلوب یا نامطلوب آن اندیشیدم، و پس از بررسی تأثیر آن عمل در سعادت دنیا و آخرت آن را انتخاب کردم، کار ناروایی انجام نداده ام. اصطلاح خاص برای این نوع از تقلید «اقتباس» است، و ما در زندگی از این نوع از تقلید گریزی نداریم. حتی بعضی وقتی ها این تقلید هم برای زندگی دنیایمان و هم برای سعادت آخرت مان لازم است. اگر ما بخواهیم در هر کاری همه نفع و ضررهای دنیوی و اخروی که بر آن کار مترتب می شود را بررسی کنیم، حتی برای یک صدم کارهایمان نمی توانیم استدلال بیاوریم. انسان نمی تواند برای همه آن چه می خواهد انجام دهد دلیل منطقی تفصیلی داشته باشد، ولی می تواند یک دلیل اجمالی منطقی برای کارش داشته باشد.

اگر ما شخص بصیر و خبیر و قابل اعتمادی در یک زمینه سراغ داشته باشیم، به سخن اش اعتماد می کنیم؛ همان طور که طبق نظر پزشک مورد اعتماد عمل می کنیم، یا در مسائل دینی به متخصص آن که مرجع تقلید است رجوع می کنیم، چون می دانیم سال ها زحمت کشیده تا این فتوا را استنباط کرده است. از طرف دیگر، غرضی هم ندارد، و ما چه عمل کنیم و چه نکنیم نفعی به

او نمی رسد. به علاوه، از ما هم چیزی نمی خواهد. این است که وظیفه شرعی خودمان می دانیم در مسائلی که او اعلم است طبق نظر او عمل کنیم. هیچ عاقلی نمی تواند این کار را مذمت کند. انسان در زندگی از این نوع تقلید که مستند به یک دلیل اجمالی منطقی است، گریزی ندارد، و هیچ راهی غیر از این وجود ندارد.

الگوگیری از تاریخ؛ بایدها و نبایدها

روشن است که ما نباید در الگوگیری از تاریخ گذشتگان به صورت انعکاسی و محاکات، رفتاری شبیه رفتار کودکانه داشته باشیم. هم چنین تقلید بدون پشتوانه عقلی نیز مذموم است. اما همان طور که گفتیم ما انسان ها از تقلید قسم سوم گریزی نداریم. هرچند انگیزه ای که ما را به طرف این نوع رفتار حرکت می دهد این است که این رفتار را در آن ها دیدیم و در ما این انگیزه را ایجاد کرد که ما هم مثل آنان عمل کنیم؛ اما صرف این نبود؛ بلکه باید می اندیشیدیم که آیا این کار درست است یا درست نیست؟ برای این کار نیازمند تحلیل آن کار هستیم. باید ببینیم عاملی که باعث شد آنها این کار را انجام دهند چه بود؛ تقلید از کارشان چه پیامدهایی دارد، چه منفی یا ضررهایی برای خود فرد یا دیگران ممکن است داشته باشد، و مهم تر از همه این که آیا خدا این عمل را می پسندد یا نه؟

اطاعت از خدا؛ مصلحت یا محبت

اطاعت از خدا خود دو جهت دارد. برخی از خداوند اطاعت می کنند چون می دانند که خدا مصلحت را بهتر از دیگران می داند، اما برخی دلیل اطاعتشان از خداوند عشق به خداست. این دو مقوله است و هر دو عامل آن نیز مهم است و ما باید یاد بگیریم.

مرحوم آقای طباطبایی رضوان الله علیه به توصیه استاد اخلاقی شان مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه بنا گذاشته بودند که یک دوره روایات بحارالانوار را مطالعه کنند، و تمام روایاتی را که درباره آداب و سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است، استخراج کنند. ایشان این کار را کردند و نتیجه آن کتاب «سنن النبی» شد که به فارسی نیز ترجمه شده است. ایشان در ضمن مطالعه این روایات، به این روایت رسیده بودند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله ملخ دریایی (میگو) را دوست می داشتند. اما علامه میگو دوست نداشتند، ولی فقط به خاطر این که از پیغمبر اکرم تبعیت کنند، میگو خریده و آن را میل کرده بودند!

خداوند می فرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**؛ [۵] از خدا، پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید! روشن است که معنای این اطاعت این نیست که ابتدا دلیل آن را از او بپرسید. از آن جا که می دانیم هر چه او بگوید درست است، باید بدون چون و چرا عمل کنیم؛ **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**. [۶] همان طور که گفتیم، اگر انسان بخواهد در هر چیزی خود به علم برسد، به یک صدم دلیل کارهایش نمی تواند پی ببرد. راه میان بر این است که به متخصصی مورد اعتماد مراجعه کند. درباره مرجع تقلید هم می گویند دو شرط باید داشته باشد: یکی این که فقیه باشد و دیگر این که عادل باشد. عادل باشد یعنی اعتماد به او داشته باشید که به خاطر هوس دنیا فتوا نمی دهد و اگر همه مردم هم نپسندند، آن چه را که درک کرده می گوید. اگر چنین کسی را پیدا کردید که هم فقاقت را داشت و هم عادل بود، همه عقلا می گویند باید از او تبعیت کنید.

استفاده از تاریخ؛ پل زدن بین محسوس و معقول

در جلسه گذشته گفتیم که استفاده از تاریخ در واقع پل زدن بین محسوس و معقول است. گفتیم که وقتی انسان خود منافع و ضررهای یک کار را تجربه کند، تأثیر بیشتری نسبت به نصیحت کلی می پذیرد. اما ما حتی با رؤیت حسی نیز همه جوانب یک مسئله را نمی توانیم درک کنیم. احساسات ما اطلاعاتی درباره انگیزه، سابقه، عوامل، منافع و ضررهای رفتار واقع شده به ما نمی دهد. اما تاریخ این هنر را دارد که می تواند همه این ها را داشته باشد. تاریخ تحلیلی می گوید: کسانی که دیروز چنین بودند، امروز چنین کردند و روز بعد به چنین نتیجه ای رسیدند؛ فکر کنید آن جایی که خوب بوده شما هم یاد بگیرید! یک جریانی را برای شما منعکس می کند و فرصت می دهد که تحلیل کنید و نقطه های مثبت و منفی و دلیل عقلی اش را پیدا کنید؛ از خود بپرسید چرا باید از این تبعیت کنم یا باید از او دوری کنم؟! بنابراین تاریخ هم فایده امر معقول و هم نتیجه محسوس را دارد و آن چنان حوادث گذشته را برای شما مجسم می کند که گویی دارید آن را می بینید.

ویژگی داستان های تاریخی قرآن

امیرمؤمنان علیه السلام در مقدمه نامه ای که برای امام حسن سلام الله علیه نوشتند، [۷] می فرمایند: من گویی خودم با همه این ها در طول تاریخ بوده ام، و می خواهم تو را در جریان همه این ها قرار دهم. علت این که نصیحت می کنم از رفتارهای دیگران پند بگیري این است که وقتی برای تو می گویم فلان کس فلان روز چنین کرد و بعد کجا به چه مصیبتی مبتلا شد و چه مشکلی برایش پیش آمد، مثل این است که یک عمر با او زندگی کرده ای و دیده ای این جا چه کار کرد و به کجا رسید. نه ادراک حسی

این نتیجه را به انسان می دهد و نه ادراک عقلی. بنابراین تاریخ پلی است بین معقول و محسوس و هنرش این است که آدم می تواند آن را تحلیل کند. البته صرف دانستن تاریخ این اثر را ندارد. چه بسیار تاریخ نویسانی که خودشان ملحدند و اعتقاد به خدا ندارند. وقتی از تاریخ استفاده می شود که تاریخ تحلیلی باشد. قرآن این گونه تاریخ را بیان می کند. این طور نیست که مثل تاریخ نویسان جریانی را از ابتدا تا آخر تنها شرح دهد. قرآن نکته هایی از تاریخ را انتخاب می کند و برای شما بیان می کند که شما بتوانید از آن ها درس بگیرید. قرآن روی این مطالب تکیه می کند، در جایی که به آن بیان احتیاج دارد آن را برجسته می کند و به شما اشاره می کند که این طور تحلیل کنید! شما هم اگر به همین علت انجام دهید به همان سرنوشت مبتلا خواهید شد. اگر کار خیری کردند و به نتیجه رسیدند علتش این بود، بنابراین شما هم یاد بگیرید و این سبب را در خودتان ایجاد کنید؛ با این انگیزه انجام دهید تا به نتیجه مطلوب برسید.

[۱]. زخرف، ۲۲.

[۲]. نور، ۵۶.

[۳]. ما اینجا در مقام بحث با این طایفه نیستیم که آیا همه شیعیان باید خودشان این روایات را بخوانند یا فرد دیگری به آن ها یاد می دهد؟ مثلاً آن هایی که عربی نمی دانند یا آشنایی شان با این زبان ضعیف است، وقتی معنای روایتی را درست نمی فهمند باید چه کنند؟ روشن است که باید از کسی پرسند، و خود همین پرسیدن و پذیرفتن معنای عبارت، یک نوع تقلید و اتکا به نظر غیر در اثبات یک مطلب است. افزون بر این، همه در عمل مقلدند و در هر زمان و محل، عالم بزرگی دارند و از او تبعیت می کنند؛ اگر سؤالی داشته باشند از او می پرسند، درحالی که او (اگر بخواهد طبق ضوابط اخباریان عمل کند) به جای این که جواب دهد، صرفاً باید بگوید روایت این طور می فرماید!

[۴]. طه، ۶۷.

[۵]. نساء، ۵۹.

[۶]. نجم، ۳-۴.

[۷]. این نامه در سال های گذشته در همین جلسات درس اخلاق بحث شده و در کتاب پند جاوید چاپ شد.